

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۵۲ به تاریخ ۱۴۰۰/۳/۱۲

بررسی برهان امکان اشرف در تبیین روایات حضور همیشگی حجت در زمین - نیاز به امام در فهم دین و جلوگیری از خطای در فهم و حوزه عقل در نگاه مرحوم صدرا و بررسی آن

بررسی ادله عقلی علت حضور همیشگی حجت در زمین

بحث در روایات باب پنجم و ششم کتاب الحجه کافی بود^۱ که بدست می آمد که بعد از نزول حضرت آدم(ع) و خلیفه الهی در زمین، دیگر زمین تا قیامت یا قرب قیامت از حجت خالی نمی شود. روایات این دو باب و مویدات دیگری از روایات دیگر خوانده شد. و روشن شد که منظومه پیچیده ای از معارف در این بحث دخیل است که تعلیل می کند که چرا زمین از حجت خالی نمی شود.

در مقابل هم قول متکلمین و حکماء را اشاره ای کردیم. دو برهان قاعده لطف و برهان امکان اشرف را بحث کرده و مناقشات آن را گفتگو کردیم. خلاصه برهان لطف این بود که کبرویاً گفته می شود آنچه لطف الهی است و معارض نداشته باشد، واقع می شود و بر خدا واجب است و خودش بر خود لازم کرده است. و صغرویاً گفته می شود که حضور همیشگی امام و حجت الهی در زمین ولو تصدی امور اجتماعی و خلافت ظاهریه نداشته باشد؛ این لطف بلامعارض است. لذا خدا اینکار را انجام داده است. مناقشه اصلی که شده بود که صحیح هم هست اینکه از کجا بگوییم این لطف بلامعارض است؟! ما به مناطات لطف و حسن الهی دسترسی نداریم.

اما برهان عقلی که مرحوم صدرا اینجا اشاره کرده بودند برهان امکان اشرف بود که خلاصه اش این بود که انسان کامل وقتی اشرف ممکن است پس موجود است. توجه کنید که این برهان هم اصلش از حکمت یونان و ارسطو و اتباعش آمده و بعد در فلسفه اسلامی با تلاش ابن سینا پر و بال پیدا کرده و در حکمت اشراق هم موجود بوده و در حکمت میرداماد و صدرا هم حضور پیدا کرده است. یعنی اینطور نیست که بگوییم در فلسفه قدیم نبوده و فلاسفه مسلمان با ادبیات دینی و معارف این را تاسیس کردند. ما به این برهان هم اشکال هایی کردیم.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۹

بیان اشکالات برهان امکان اشرف

اولاً: اشکال کلی بر این استدلال این است که این استدلال مبتنی بر قبول قانون علت و معلول و ضرورت بین ایندو و روابط مبتنی بر این دستگاه است. زیرا می خواهند بگویند اشرف ممکن در سلسله علل یک شیء است و عدم وجود او ممکن نیست. این در واقع ایجاد جبر بر خداوند متعال است که باید خدا او را خلق کند. اینها همه لوازم قبول کردن یک دستگاه عقلی است. از کجا بدست آورده ایم که اشرف ممکن در رتبه علت این شیء پایینی است و چون علت هم هست تخلف ناپذیر است؟! خداوند برای خلقت یک موجود مجبور نیست که حتماً موجود اشرف او را خلق کند.

این بحث البته بحث پردامنه ای است که دستگاه علی معلولی و ایجاد جبر مبتنی بر آن برای خدا، تمام است یا خیر. ولی بدانید که دنبال کردن دستگاه علت و معلول و تسری آن به خداوند متعال این حتماً اختیار خدا را نفی می کند. نسبت بین موجودات و خداوند متعال را با حقیقت علیت نمی شود توضیح داد. این دستگاه فکری اشکالات جدی دارد که لزومی ندارد بر آن پافشاری کنیم. اینکه ما خدا را علت العلل بدانیم و بعد هم روابط او با بقیه مخلوقات را بر محور قانون علیت تصویر کنیم این دلیلی ندارد.

توجه کنید که دستگاه علت و معلول محظورات جدی دارد. یکی از محظوراتش این است که اگر خدا علت واقعی همه چیز است تدریج و حرکت و... معنایی ندارد. همه موجودات باید ابداً و ازلاً با او همراه باشند و همه هم مجرد محض و بدون حرکت. محذور دیگرش نفی اراده الهی است که او علت است و معلول هم بدون اختیار از او صادر است. اراده الهی کجاست؟! ولو این جبر، جبر بیرونی نیست ولی ذاتش اینطور است که از او چنین فعلی سر می زند! این چطور با اختیار سازگار می شود؟! این چیزی جز یک جبر درونی نیست. ذاتش چنین اقتضائی دارد و تمام. کما اینکه العیاذ بالله گوجه فرنگی ذاتش این است که این رنگ و مزه را داشته باشد.

البته نفی دستگاه علی معلولی به معنا گتره بودن عالم نیست. بلکه او حکمتی دارد و اراده او برای خودش لوازمی دارد. ولی طرحی مبتنی بر حکمت و اراده الهی بودن غیر از دستگاه علت و معلول است. ما نباید از ترس اینکه به گتره بودن عالم دچار شویم لزوماً دستگاه علی معلولی را قبول کنیم. نه این است و نه آن. نه مجبور بودن خدا به روابط علی را می پذیریم و نه گتره بودن. معارف ما چیزی غیر ایندو را می گوید. در عین حکمت و تدبیر الهی، اراده و اختیار الهی هم هست.

ثانیاً: برفرض خلقت اشرف ممکن بر خدا لازم هم باشد، اما اینکه اشرف ممکن را ما تصور کنیم که دلیل بر ممکن بودنش نمی شود. چون جماد و نبات و حیوان در عالم هست پس باید انسان هم خلق می شده است؟! حال باید انسان

کامل هم حتماً خلق شود؟! ما از کجا می‌گوییم که این موجود اگر ممکن ذاتی هم باشد ولی امکان وقوعی هم دارد؟! هیچ مانعی در حکمت و تدبیر الهی ندارد که جلوی خلقت او را بگیرد؟!

ثالثاً: این بحث‌ها چه ربطی به این روایات و این بحث دارد که در زمین باید همیشه حجت الهی باشد؟! در این روایات بحث از هدایت و حضور شیطان و مقابله ولی خدا با دستگاه ابلیس و... است. این برهان اگر درست هم باشد یک انسان کامل در سلسله خلقت ثابت می‌کند که در ربطی به حضور در ارض و شئون ماموریت در زمین ندارد. اگر به علت غائی معنا کنیم هم که بحث دیگری می‌شود و اصلاً حضور همیشگی لازم ندارد.

کلام مرحوم صدرا ذیل بحث انحراف در دین

اما مرحوم صدرا ذیل روایت دوم باب که صحیح‌ه اسحاق بن عمار بود بحثی دارند که قابل دقت است. روایت این بود: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنَّ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمَّهُ لَهُمْ» یعنی اگر امام نباشد حتی مومنین هم نمی‌توانند در دین داری مصون بمانند و منحرف می‌شوند و بدعت و تشریع در دین رخ می‌دهد و یا نقص در دین و اهمال و تعطیلی احکام رخ می‌دهد.

تعبیر مرحوم صدرا این است: «بالجملة كلما وقع منهم خطأ في الاجتهاد قومهم الامام و اصلح فسادهم في جانيب الافراط و التفریط، و ذلك لانهم غير معصومين عن الخطاء، فلا بد من امام معصوم عن الغلط و الخطاء ليحفظ الدين عن شبهات المخطئين و اغلاط الضالين و تغليطات المضلين»^۲ این حرف ایشان خیلی حرفی متینی است و آنچه سبب جلوگیری از خطای در فهم دین است امام معصوم است. اجتهاد و فقاقت هرچقدر هم دقیق می‌شود جلوی خطا را نمی‌گیرد. این همان بحثی است که سابقاً داشتیم که علم ما با علم امام فرق می‌کند. علم معصوم امر دیگری است و مستحکم بجای دیگر است.

ایشان ذیل این روایت فرموده ممکن است گفته شود وقتی «منطق» وجود دارد که جلوی خطا را می‌گیرد چرا نیاز به امام هست. ایشان جواب می‌دهد اولاً: در بکارگیری منطق خطاهایی هست و اینطور نیست که چون این ابزار هست هیچ خطایی رخ نمی‌دهد. لذا خود حکماء در مسئله واحد اختلافات کثیر دارند. لذا حتی در ساحت عقلیات و دایره فکر و تعلق انسانی هم نیاز به امام دارید.

ثانیاً: حوزه ای در معارف دین هست که دست عقل و برهان و منطق به اینها نمی‌رسد و با نور وحی و ولایت فهم می‌شود. در واقع موضوع منطق در دایره تفکر ماست ولی حوزه های از معارف هست که از طور فکر ما بیرون است که

^۲ - شرح أصول الكافي (صدرا)، ج ۲، ص: ۴۷۹

بخواهیم با منطق آن را سامان دهیم. بطور مثال در مورد احکام شرع و فروعات مگر فکر و عقل ما بجایی می رسد که بدون امام و حجت الهی بتوانیم حکم الهی را استخراج کنیم.

در واقع خلاصه جواب ایشان این است که دو حوزه معرفتی داریم. عقلی و نقلی. در حوزه عقلی، عقل و منطق کارآمد هست ولی خطاهایی دارد که نیاز به امام دارد که جلوی خطا را بگیرد. ولی در حوزه نقلی راساً نیاز به امام است.

بررسی کلام مرحوم صدر در بحث انحراف دین

ولی بنظر ما این جواب ولو فی الجمله از متانت برخوردار است ولی دقیق نیست. دو نکته اینجا عرض می کنیم. نکته اول اینکه: اینطور نیست که عقل و منطق مستقل، ابزار حرکت است و فقط وحی جاهایی جلوی خطای او را می گیرد، بلکه در همان حوزه هم عقلی هم، دو جور عقل شکل می گیرد. عقل نورانی و عقل ظلمانی. عقل می تواند با تولی و تبعیت یک دستگاه فکری دیگری درست کند و می تواند با استقلال از وحی، راه منحرفی را طی کند. با تبعیت از وحی عقل انسان هم منور می شود و جور دیگری عمل می کند. عقل انسان در دستگاه ولایت طاغوت اگر قرار گیرد واقعاً ظلمانی عالم را فهم می کند.

برای تشبیه عرض می کنم همانطور که در حکمت گفته می شود که موجودی که صاحب عقل است حتی حس او هم با حس موجود دیگر فرق می کند (یعنی انسان و حیوان حس شان هم با هم فرق می کند و عقل در انسان در حس او حضور پیدا می کند) در اینجا هم وقتی نور وحی نازل می شود، نه فقط در شریعت مصطلح بلکه در جمیع معارف و ادراکات ما تصرف می کند و عقل انسان را منور می کند. کاری می کند که عقل او استخراج شده و ازدیاد در عقل ایجاد شود. لذا در روایات ما بیان شده است با ظهور حضرت عقول تا چهل برابر می شود.

ما منکر این نیستیم که نظام منطقی، راساً باطل است ولی این منطق با چارچوب و ماده خام فکری او در نظام هستی دارد واقع می شود و با آن در ارتباط است. اینطور نیست که ما فارغ از عالم فکر و عقل و منطق داریم. انسان با یک اتفاق سخت کل منطق و نتیجه گیری هایش عوض می شود. یک زلزله می آید عقل فرد مختل می شود. این عقل در دو دستگاه حق و باطل واقع می شود و در هر دو هم دارد کار می کند و خروجی آن هم یک نظام فکری و معرفتی و سنجشی خواهد بود. ولی در یک دستگاه نورانی و در یک دستگاه ظلمانی. سرپرستی اولیاء الهی یا طاغوت صرفاً در امور جوارحی نیست بلکه در امور جوانحی و معرفتی انسان هم حضور دارد. اینطور نیست که اراده و عقل من فقط دارد کار می کند فهم من در نسبتی بین اراده های دیگر شکل می گیرد. اگر فهم و قوای معرفتی در دستگاه ولایت الهیه واقع شود یک نتیجه دیگر می دهد و اگر در دستگاه ولایت طاغوت واقع شود، حتماً ثمره دیگری خواهد داد.

نکته دوم اینکه: اگر شما فرمودید که حوزه هایی هست که عقل مستقل است ولو نیاز نگهداری برای امام قائل شدید، عده ای دیگری می گویند همان حیطه هایی که عقل شما کار نکرده است و توقیفی می دانید، عقل ما رشد کرده و کار می کند. حتی در فقه که ممکن است تصور شود که معنایی برای حضور عقل نیست، می بینید که گرایش هایی بوجود می آید و بحث کرده و بطور جدی بحث هایی را وارد فقه می کنند و یک دستگاه فقهی و فکری مستقلی ایجاد خواهند کرد. یعنی اینکه شما در جایی برای عقل حساب مستقل باز می کنید، چطور جلوی بقیه موارد را می گیرید که عقل در حیطه های دیگر ورود نکند؟! در واقع عقل انسان -چه فردی و چه اجتماعی- در حال حرکت است. یا در وادی نور حرکت می کند یا ظلمت. اینکه خیال کنیم یک مرز بکشیم و دو حیطه درست کنیم، مشکل را حل نمی کند.

لذا می گوئیم اینکه شما قبول دارید که حتی در حوزه در دسترس معرفت بشری هم نیاز به امام داریم که شاقول برای فهم خطاهاست، این را باید جلوتر ببرید و بگویید همین دستگاه عقلی خودمان را هم باید به نحوی مقنن و مستند به وحی کنیم. خصوصاً که می بینید در این علم بشری مخالفت ها جزئی نیست بلکه فیلسوف دیگری می آید و ریشه فلسفه دیگر را می زند و کلاً یک دستگاه فکری دیگر برپا می کند. یکی می شود اصالة الوجودی و دیگری اصالة الماهوی که در اصل یکدیگر را تخطئه می کنند.^۲

خلاصه عرض ما این بود که در این روایت برای منحرف نشدن حرکت با امام را بیان کرده است. راه بیرون رفتن از بدعت و معارف باطل، معیت و همراهی و با امام راه رفتن است. هرچند این مسیر خیلی پیچیده تر از حرکت عقلی و برهانی است و لوازم بسیاری دارد که در جای خود باید بحث شود. ولی اینکه همراهی با امام و حق بودن معرفت را صرفاً به منطق و عقل معنا کنیم در هیچ ساحتی از معرفت مورد قبول نیست. قواعد حجیت در فهم در دستگاه الهی خیلی پیچیده است. اگر این منظومه بکار گرفته شود، فهم ما در عین اینکه از حجیت برخوردار است حتماً رشد خواهد کرد و هرچه جلوتر برویم، نورانی تر و نزدیک تر به حقیقت دین است. اما اگر قواعد و توسعه علم و معرفت را خودمان سامان دهیم ولو علم و معرفت پیچیده تر می شود ولی جلو نمی رود بلکه ظلمانی تر می شود.

^۲ - استاد می فرمودند البته در استناد به وحی هم تفاوت در آراء وجود دارد ولی این فرق می کند با اینکه ما حجت را به رای خود یا حتی برهان بدهیم و بعد اختلاف کنیم. اینکه همه سعی کنند نسبت خود را در دستگاه الهی و وحی و معارف الهی پیدا کنند، امر دیگری است و معنای دیگری از حجیت را ایجاد می کند. تلاش در استناد مانند کاری که در فقه انجام می شود فرق می کند با تلاش در برهان و ساخت دستگاه فکری مستقل.

ارتباط تکوینی عالم با امام و حجت الهی

اما مطلب دیگر که در این روایات بیان شده و باید بحث شود، ارتباط تکوینی این حیات ارض و طبیعت با حضور حجت در زمین است. در روایات بیان شده بود که اگر امام از زمین برود، زمین اهل خود را فرو می برد و مستقر نمی ماند. این مسئله در روایات دیگر با بحث برکات و ارزاق و... توضیح داده شده است. این بحث را باید قدری بررسی کرده و تشریح کنیم.

در اینجا مرحوم صدرا باز اشاره کرده اند که همین برهان امکان اشرف نشان می دهد که انسان کامل هم علت فاعلی و هم علت غائی این خلقت است و لذا اگر نباشد این معلول هم از بین خواهد رفت. لذا معنای این روایات فرو رفتن زمین در آب نیست بلکه کنایه از معدوم شدن است زیرا علت فاعلی و غائی این خلقت است و وقتی از زمین برود هم زمین و آنچه در این نشئه است از بین می رود. باید این بحث را بعداً بررسی کنیم. والحمدلله...